



پیغام عشق

قسمت هزار و دویست و پنجاه و هفتم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۱ گنج حضور، بخش دوم

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۳۸

چند روزی که ز پیشم رانده است

چشم من در رویِ خوبش مانده است

[مولانا از زبان شیطان یا من ذهنی می گوید:] از زمانی که در من ذهنی افتاده‌ام، خداوند مرا از پیش خودش رانده و چشم اصلی من در انتظار دیدن روی خوب و زیبایش مانده است. به عبارتی مقصر خودم هستم که با سبب‌سازی ذهن نمی‌توانم روی خداوند را ببینم. [مولانا در قصه‌های مثنوی حقیقت را گاهی از زبان شیطان یا من ذهنی می‌گوید. ما باید بدون توجه به راوی داستان پیغام را بگیریم، به نصیحت‌های مولانا خوب گوش کنیم، آن را بپذیریم و خودمان را اصلاح کنیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۳۹

کز چنان رویی چنین قهر ای عَجَب

هر کسی مشغول گشته در سَبَب

بسیار عجیب است زیرا از چنان روی گشاده که هر لحظه آماده کمک است بعید است که قهر کند، پس این انسان است که با مشغول شدن به سبب‌سازی‌های ذهن و فکر بعد از فکر، خودش را از دیدن روی خداوند محروم کرده است. [آیا شما از خودتان می‌پرسید چرا خداوند با من قهر است، نکند به سبب‌سازی ذهن مشغول هستید؟ آیا متوجه هستید که خرد زندگی را رها کرده و از عقل من ذهنی استفاده می‌کنید؟]



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۴۰

من سبب را ننگرم، کآن حادث است

زآن که حادث، حادثی را باعث است

*حادث: تازه پدیدآمده، جدید، نو

من به سبب و آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد، نگاه نمی‌کنم چراکه حادث بوده و ساخته شده این جهان است و هر حادثی موجب به وجود آمدن حادث دیگری می‌شود که همگی از بین رفتنی هستند. [من ذهنی حادث است و قدم یا خدا آن چیزی است که از اول بوده. شما به عنوان خدا یا هشیاری به این جهان می‌آیید و در اثر فکر کردن من ذهنی را می‌سازید که یک تصویر ذهنی پویا و حادث است.

هر چیزی که در ذهن ما صورت می‌گیرد یک چیز من‌درآوردی است که با عقل ناقص خودمان ساخته‌ایم. حال آیا درست است که ما با این سیستم ناقص که عقلش براساس همانیدگی‌ها و رفتن از فکری به فکر دیگر است کار کنیم؟]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۴۱

لطف سابق را نظاره می‌کنم

هرچه آن حادث، دوپاره می‌کنم

من فضا را در اطراف هر فکری که این لحظه به وجود می‌آید، باز کرده و فقط به لطف خداوند که اصل من و قدیمی است توجه می‌کنم. بنابراین با توجه نکردن و اهمیت ندادن به هر حادث و فکر همانیده‌ای که به ذهنم می‌آید، آن را پاره می‌کنم تا بالاخره فضای درونم گشوده شود. [اگر قرار باشد لطف خدا را ببینید باید از سبب‌سازی ذهن بیرون بیایید، آن



سببی را که ذهن نشان می‌دهد مهم ندانید، هشیارانه ناظر ذهنتان بوده، آرام و ساکت باشید و بگذارید اصل شما به‌عنوان بی‌فرمی و هشیاری خودش را از فرم ذهنی جدا کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۳۹

گر تو این انبان، ز نان خالی کنی

پُر ز گوهرهای اجالای کنی

*انبان: کیسه

*اجالای: گران قدر

اگر کیسه ذهن را از همانیدگی‌ها خالی کنی، در این صورت آن را از گوهر گران قدر عشق و خرد، هدایت و امنیت خداوند پُر می‌کنی و به عشق زنده می‌شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۴۰

طفل جان، از شیر شیطان باز کن

بعد از آنش با ملک انباز کن

طفل جان خود را از شیر جهان بیرون و آنچه ذهن نشان می‌دهد بگیر، سپس آن را با فضاگشایی شریک ملک، فرشته حضور و فضای گشوده شده کن.

[انسانی که به تأیید و توجه مردم علاقه‌مند است و همواره می‌خواهد مردم به او احترام بگذارند و از او قدردانی کنند، در واقع از شیر شیطان که همان شیر جهان بیرون است، تغذیه می‌کند.]



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۴۱

تا تو تاریک و ملول و تیره‌ای

دان که با دیو لعین هم‌شیره‌ای

*لعین: ملعون

*هم‌شیره: خواهر، در این جا به معنی همراه و دم‌ساز

[ای انسانی که طالب زنده شدن به خداوند هستی این را بدان] تا زمانی که من ذهنی داری و با مرکز انباشته از همانیدگی‌ها جهان را تیره و تار می‌بینی و در غم و غصه آن‌ها به سر می‌بری، در این صورت با دیو لعنت شده، همراه و دم‌ساز هستی.

[باید توجه کرد اگر چیزی از جهان بیرون به مرکز انسان راه یابد، در این صورت خون زندگی‌اش ریخته شده و نه تنها باعث خرابی زندگی خود می‌شود، بلکه زندگی دیگران را نیز خراب کرده، مانع بیداری‌شان از خواب ذهن می‌شود.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۷

رفتم به سوی مصر و خریدم شکر را

خود فاش بگو یوسف زرین کمر را

به عنوان هشیاری خالص از فضای یکتایی به مصر یا جهان فرم آدم و پس از همانیده شدن با چیزهای این جهانی آن‌ها را شناسایی کرده، از مرکز بیرون کردم و به بی‌نهایت و ابدیت خداوند زنده شده و شیرینی و شادی بی‌سبب را خریدم. حال مولانا می‌گوید این را پنهان نکن و آشکارا بگو که رسالت خود را در این جهان انجام دادم، یوسف زرین کمر را خریدم، یعنی شاه جهان شدم و به بی‌نهایت و ابدیت خدا زنده گشتم.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۴

خانه‌ای را کش دریچه‌ست آن طرف

دارد از سیران آن یوسف شرف

*سیران: گذر کردن

خانهٔ دل انسانی که مقاومت نمی‌کند، فضا را می‌گشاید و هر لحظه مراقب است تا چیزی به مرکزش راه نیابد و هشیاری‌اش جذب چیزهای این جهانی نشود، روزنی به سمت نور و خداوند باز می‌کند که از حرکت و جنب‌وجوش نور یوسف، زندگی، دارای شرف، بزرگی و شادی می‌شود.

[نگاه و تأمل هشیاران‌های به زندگی ملال‌آور و خسته‌کنندهٔ انسان امروزی که همواره می‌خواهد در نظر دیگران مهم جلوه کند و از همانیدگی‌ها زندگی بخواهد، حاکی از این حقیقت است که روزن زندگی انسان بسته شده و چاره‌ای جز باز کردن فضا و گشودن روزن ندارد. و تنها در این صورت تمام هیاهوی جهان که توسط من‌های ذهنی برای دیده شدن و برتر بودن به پا شده است خاموش خواهد شد.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۳

گفت پیغمبر که جنت از اله

گر همی خواهی، ز گس چیزی مخواه

پیغمبر فرمود: اگر از خداوند بهشتِ فضای گشوده‌شده را می‌خواهی، از کسی یا چیزی که ذهنت نشان می‌دهد چیزی

درخواست مکن. [انتظار داشتن از مردم مانند این است که به دست خود هیزم جهنم دردها را فراهم می‌آوریم.]



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴

چون نخواهی، من کفیلَم مر تو را

جَنَّتُ الْمَأْوَى وَ دِیدارِ خِدا

*جَنَّتُ الْمَأْوَى: یکی از بهشت‌های هشت‌گانه

اگر از همانیدگی‌ها زندگی نخواهی و هیچ توقعی از دیگران در برآورده کردن حاجات نداشته باشی، در این صورت بهشت ابدی این لحظه و دیدار خداوند را تضمین می‌کنم و تو را به عشق زنده می‌گردانم. [اجرای عملی این بیت در زندگی به این راحتی نیست، چراکه اگر انسان به این مرحله از یقین برسد و مطمئن باشد که خداوند برای اداره تمام امور زندگی‌اش وافی و کافی‌ست، در این صورت مرکزش را از همانیدگی‌ها خالی کرده و عدم می‌کند.]

حدیث

«وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ.»

«و هر که بر خدا توکل کند، خدا او را کافی است.»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۰

منگر به هر گدایی که تو خاص از آن مایی

مفروش خویش ارزان که تو بس گران‌بهاییی



[مولانا از زبان خداوند به انسان می‌گوید:] تو از جنس من هستی، مرکزت را عدم کن، به آن چه ذهن نشان می‌دهد توجهی نکن و هشیاری گران‌قدر و اصیل خویش را به بهای ناچیز همانیدگی‌ها بفروش، چراکه من مشتری تو هستم و می‌توانم در تو به خودم زنده شوم، پس از این امکان استفاده کن، با من یکی و به بی‌نهایت و ابدیت من متصل شو.

[اگر به آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد توجه کنی و آن را در مرکزت بگذاری، میزان ارزش تو در حد همان همانیدگی‌ست که ذهن نشان می‌دهد.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۰

بر هرچه امیدست، کی گیرد او دستت

بر شکلِ عصا آید و آن مارِ دوسر باشد

[مولانا خطاب به انسان می‌گوید:] چیزهایی مثل پول، سرمایه و خانواده که با آن‌ها همانیده هستی و امید داری دستت را گرفته و تو را خوشبخت کنند، به تو کمک نخواهند کرد و اگرچه ابتدا که با ذهن نگاه می‌کنی به شکل یک عصا هستند و ابزاری کمک‌کننده به نظر می‌رسند، اما وقتی همانیدگی با آن‌ها را ادامه می‌دهی، متوجه می‌شوی مارِ دوسر هستند که نماد من‌ذهنی است زیرا با دویی کار می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۰

و آن غصه که می‌گویی: آن چاره نکردم دی

هر چاره که پنداری، آن نیز غرر باشد

*غرر: هلاکت، فریب خوردن



پس از این که مدتی از انجام یک کار یا قدم گذاشتن در راهی می‌گذرد، بی‌مراد می‌شوی، غصه می‌خوری و می‌گویی: «اشتباه کردم. باید آن یکی کار یا آن راه دیگر را انتخاب می‌کردم.» اما بدان همان چاره‌ای نیز که الآن به فکرت می‌رسد، فریب ذهن است و مطمئن باش اگر به دنبال راه‌حل ذهنی پیش می‌رفتی، هزاران مسئله و مشکل برایت پیش می‌آمد، زیرا انتخاب با من‌ذهنی غلط بوده و راهی درست است که زندگی با گشودن فضای درون و خالی کردن مرکز از همانیدگی‌ها پیش روی تو می‌گذارد.

[در واقع دلیل ملامت انسان برای همین است که می‌پندارد اگر در انجام امورش انتخاب دیگری انجام می‌داد موفق می‌شد، درحالی‌که عوض شدن وضعیت زندگی انسان و سر و سامان گرفتن امور مستلزم عدم کردن مرکز است. هر انتخاب با من‌ذهنی نتیجه‌ای جز خرابی و درد نخواهد داشت.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۵۰۷

شاد از وی شو، مشو از غیر وی

او بهارست و دگرها، ماهِ دی

ای انسان فقط از خداوند که با فضاگشایی به صورت عدم به مرکزت می‌آید شاد شو و نه از هیچ چیز و هیچ کس غیر او، چراکه خداوند مانند فصل بهار سرسبز و زیباست و آن‌چه که ذهن نشان می‌دهد مانند ماه دی سرد و منجمدکننده است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۵۰۸

هرچه غیر اوست، استدراجِ توست

گرچه تخت و ملک توست و تاجِ توست



هر آن چه که غیر از خداوند است، یعنی هر چیزی که به جای عدم در مرکزت ظاهر شده و تو با آن همانیده می شوی، درواقع سبب مرگ تدریجی توست، ولو این که آن چیز تخت و سلطنت و تاج شاهانه تو باشد و ذهنت آن را بسیار مهم جلوه دهد. [به عبارتی دیگر با دیدن از طریق همانیدگی‌ها به تدریج من ذهنی و دردهایش را زیاد کرده و در گور من ذهنی دفن می شوی.]

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۸۱-۱۸۲

«وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ»

«از آفریدگان ما گروهی هستند که به حق راه می نمایند و به عدالت رفتار می کنند.»

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ»

«و آنان را که آیات ما را دروغ انگاشتند، از راهی که خود نمی دانند به تدریج خوارشان می سازیم [به تدریج به لب پرتگاه می کشانیم]، [به تدریج به افسانه من ذهنی می کشانیم].»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۰۴

خانه را من رُو فتم از نیک و بد

خانه ام پُرست از عشقِ اَحد

[مولانا از زبان انسان زنده شده به زندگی می گوید:] من با فضاگشایی خانه دلَم را از همانیدگی‌ها که با زیاد و کم شدنشان دچار قضاوت ذهنی شده، آن‌ها را خوب و بد می کردم، جارو کردم. اینک خانه دلَم عدم شده و مملو از عشق خداوند یگانه است.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۸

أَدْخُلُوا الْآبِيَاتَ مِنْ أَبْوَابِهَا

وَاطْلُبُوا الْأَعْرَاضَ فِي أَسْبَابِهَا

«برای درآمدن به خانه‌ها باید از درهای آن وارد شوید و برای نیل به مقصود و مطلوب خود باید خواهان توسل به علل و اسباب آن شوید.»

[به عبارتی دیگر برای رسیدن به هر چیزی باید از ابزار و وسیله مخصوص همان چیز استفاده کرد. ابزار و وسیله وحدت و یکی شدن با خداوند نیز فضاگشایی است. پس با رعایت سکوت، پرهیز، تسلیم و عدم توجه به آنچه ذهن نشان می‌دهد، مقصود اصلی که زنده شدن به بی‌نهایت و ابدیت خداوند است حاصل می‌شود. رسیدن به این مقصود با مقاومت و فضا بندی و سبب‌سازی ذهن امکان‌پذیر نیست.]

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۱۸۹

«... وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.»

«... و پسندیده نیست که از پشت خانه‌ها به آن‌ها داخل شوید، ولی پسندیده راه کسانی است که پروا می‌کنند و از درها به خانه‌ها درآیند و از خدا بترسند تا رستگار شوید.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۲۷

گر همی جوید در بی‌بها

أَدْخُلُوا الْآبِيَاتَ مِنْ أَبْوَابِهَا



اگر طالب مرواید گران بها و گنج بی نظیر حضور هستید، پس حلقه در زندگی را بزنیید و از راه آن که خالی کردن مرکز از همانندگی‌ها با فضاگشایی است، وارد فضای یکتایی شده و آن را بیابید، نه با سبب‌سازی و فکرهای پی‌درپی و پیچیده.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۲۸

می‌زن آن حلقه در و بر باب بیست

از سوی بام فلگتان راه نیست

پس برای دست یافتن به مروارید و گنج گران قدر حضور، حلقه در را با فضاگشایی به صدا درآور و منتظر باش، صبر کن و بدان از بام ذهن به این خانه یعنی فضای یکتایی راهی وجود ندارد. [به بیانی دیگر با فکرهای پی‌درپی و پیچیده و سبب‌سازی‌های ذهنی نمی‌توان به حضور رسید].

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۱

باز در بستندش و، آن درپرست

بر همان امید آتش پا شده‌ست

*درپرست: پرستنده در، یعنی کسی که مراقب و امیدوار گشوده شدن در مقصود است.

*آتش پا: شتابان و تیزرو

پس از این که شخص به کار کردن روی خود علاقه‌مند شد، فضا را گشود و شیرینی و حلاوت آن را چشید، دوباره در را به رویش می‌بندند و آن شخص با تکیه بر فضاگشایی، تمرکز روی خود و جدی نگرفتن آن چه ذهن نشان می‌دهد، صبر و شکر کرده، از زندگی عذرخواهی می‌کند و به هیچ عنوان با ذهن سعی و تلاش نمی‌کند و همچنان با عشق و امید به کار



کردن روی خود ادامه می‌دهد. [درواقع بسته شدن در، همان کشش و نیروی ذهن است، پس باید با بی توجهی به هر چه که نشان می‌دهد، آن را از کار بی‌کار کرد تا در دوباره باز شود.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۴۶

بر کنارِ بامی ای مستِ مُدام

پست بنشین یا فرود آ، وَالسَّلَام

*مُدام: شراب

ای کسی که هر لحظه مست شراب غرور و پندار کمال بوده و در خواب ذهن براساس همانیدگی‌ها به دنبال خودنمایی و شیرۀ تأیید و توجه هستی، درواقع تو در کنار بام هستی و امکان دارد بیفتی. یا کمی عقب‌تر بنشین و استدلال نکن یا به‌طور کلی سیستم من‌ذهنی را رها کن و از نردبان غرور پایین بیا.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۴۷

هر زمانی که شدی تو کامران

آن دمِ خوش را کنارِ بام دان

ای انسان هرگاه براساس یک همانیدگی شکوفا شدی و به‌واسطه آن به خودنمایی و فخر فروشی پرداختی، بسیار مواظب باش که در آن وقتِ دلنشین بر لبِ بام ایستاده‌ای و در معرض سقوط هستی، چراکه هر عملی که در آن «من‌ذهنی» خود را تقویت کنی آماج تیر «قضا و کُن فکان» قرار خواهد گرفت.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۵۷۳

تو خوش و خوبی و کانِ هر خوشی

تو چرا خود منتِ باده کشی؟

ای انسان، تو در ذات خود به صورت مرکز عدم و جنس خدا یا الست، خوش و زیبا هستی و معدن همه شادی‌ها در درون توست. پس چرا منت شراب گرفتن از یک چیز بیرونی و یا حتی منت شراب انگوری را می‌کشی که تو را مست کند؟ چرا خوشی و زیبایی را از چیزهای این جهانی و همانیدگی‌ها طلب می‌کنی؟ [باید توجه داشت که پیشرفت شما در گرو تکرار این ابیات است. اگر فقط یک بار بخوانید یا آن را به صورت یک چیز ذهنی بگیرید و معادلش را پیدا کنید و رد بشوید، این ابیات در شما کار نخواهند کرد.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۷

هرچه از وی شاد گردی در جهان

از فراق او بیندیش آن زمان

هرگاه چیزی از همانیدگی‌ها خواست به مرکزت راه یابد و تو خواستی از آن‌ها شادی و زندگی بگیری، در همان لحظه به دوری و فراق آن فکر کن و از این که با آن همانیده شوی پرهیز. [اگر ذهن چیزی را به ما نشان داد و گفت برای گرفتن شادی دنبال آن برو، همان لحظه باید با خود گفت این آفل است و بالاخره روزی آن را از دست خواهیم داد، پس پرهیز می‌کنم و آن را به مرکزم راه نمی‌دهم.]



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۸

ز آنچه گشتی شاد، بس کس شاد شد

آخر از وی جست و همچون باد شد

[از فراق تمام چیزهای آفل که از آنها شاد می‌شوی بیندیش زیرا] بسیاری از انسان‌های دیگر هم مانند تو آنها را در مرکز گذاشته، همانیده شدند و از آنها شادی و زندگی خواستند، اما آخر سر تمام همانیدگی‌های آفل مانند بادی که می‌آید و می‌رود از آنها دور شد و از دستشان گریخت.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۹

از تو هم بجهد، تو دل بر وی منه

پیش از آن کو بجهد، از وی تو بجه

بالاخره آن همانیدگی‌های آفل که از آنها خوشی می‌گرفتی، از دست تو بیرون خواهند رفت و دچار درد و غم خواهی شد، پس قبل از این که به دست «قضا و کُنْ فَکَانَ» الهی و با درد از آنها جدا شوی، آنها را با حضور ناظر شناسایی کن و از مرکزت بران.

[حال قبل از این که همانیدگی‌هایی مانند همسر، بچه، دوست، فامیل، باور، زیبایی، مقام، ثروت و هرآنچه در مرکزمان گذاشته‌ایم از دستمان برود باید هشیارانه آنها را شناسایی کرده از مرکزمان برانیم، چراکه در غیر این صورت دچار درد خواهیم شد.]



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۱

که سرگردان بدین سرهاست گر نه

سکون بودی جهان بی سکون را

[در این بیت مولانا جهان را نماد انسان می‌گیرد.] انسان به خاطر سر من ذهنی که با سبب‌سازی کار می‌کند، همواره به سمت همانیدگی‌های مختلف کشیده شده و سرگردان می‌شود و سکون و آرامش خود را از دست می‌دهد، زیرا می‌خواهد آرامش و زندگی را از چیزها و وضعیت‌هایی بگیرد که دائماً در حال تغییرند. اما وقتی فضا را باز می‌کند درمی‌یابد سکون و آرامش اصلی از مرکز عدم و از فضای میان دو فکر برمی‌خیزد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

علتی بتر ز پندارِ کمال

نیست اندر جانِ تو ای دُودلال

*دُودلال: صاحبِ ناز و کرشمه

ای من ذهنی متکبر، هیچ بیماری و دردی بدتر از پندارِ کمال در جانِ تو وجود ندارد. [مولانا در این بیت بدترین بیماریِ جان انسان را معرفی می‌کند که آن هم پندارِ کمال است. یکی از ابزارهای بسیار دردزای پندارِ کمال و ناموس بدلی، این است که حرف یا رفتارِ شخصی به پندارِ کمالِ آدم برمی‌خورد و موجب رنجش او می‌گردد. اما راه‌کاری که وجود دارد این است که به محض این که یک چیزی به شما برخورد، با فضاگشایی، تعظیمِ خدا را به جا آورده، پندارِ کمال و ناموس بدلی من ذهنی را صفر کنید.



شما این ابیات را این قدر بخوانید که وقتی یک چیز به شما برمی خورد، یادتان بیاید که شما درد دارید، پندار کمال دارید، مقاومت می کنید، فضاگشایی نکردید، استکمال تعظیم نکردید. تنها یکی از این علائم کافی است تا بفهمید تقصیر شماست و باید روی خودتان کار کنید.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹

در تگِ جو هست سرگینِ ای فُتی

گرچه جو صافی نماید مر تو را

*فُتی: جوان، جوان مرد

ای جوانمرد، در اعماقِ جویِ به ظاهر آرامِ ذهنت انبوهِ سرگینِ دردها و رنجش‌هایی وجود دارد که توسط من ذهنی ایجاد شده است، ولی در حال حاضر پندار کمال و ناموس مانع دیدن آن‌ها می شود و این جوی را در نظرت صاف و آرام و تمیز نشان می دهد.

[به محض این که چالشی پیش آید و ما واکنش نشان دهیم دردهایی که در زیرِ جویِ آرامِ ذهنمان قرار گرفته اند به صورتِ خشم، حسادت، تنگ‌نظری و سایر هیجانات منفی بالا می آیند و عیب و ایرادمان را که همانندگی و مهم دانستن چیزهاست، نشانمان می دهند.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰

کرده حق، ناموس را صد من حدید

ای بسی بسته به بندِ ناپدید

*حدید: آهن



خداوند، آبرو و حیثیت بدلی من ذهنی را که ناشی از پندار کمال است همانند صد من آهن کرده و به صورت زنجیری نامرئی بر دست و پای هشیاری انسان‌ها بسته‌است. چه بسیارند کسانی که مرکزشان با این زنجیر پنهانی بسته شده و قادر به فضاگشایی و اقرار به دردها و عیب‌های خود نیستند. [اگر شما با حرف مردم دچار درد و رنجش می‌شوید، بدانید که مرکزتان همانیده است و پندار کمال و همهٔ خاصیت‌های من ذهنی را دارید.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۱۸۲۹

گفتم دوش عشق را: ای تو قرین و یار من

هیچ مباش یک نفس غایب از این کنار من

وقتی این لحظه در اثر فضاگشایی با زندگی یکی شدم، گفتم: «ای خداوندی که یار و همنشین اصلی من هستی، دیگر تصمیم گرفته‌ام همیشه مرکز من را عدم نگه دارم، چراکه نمی‌خواهم حتی یک لحظه از عشق، یعنی یکی شدن با تو جدا شوم. پس از من دور نشو.»

[با توجه به ابیات مولانا برای این که ما از زندگی جدا نباشیم و قرین ما او باشد باید این لحظه حاضر باشیم. علت غایب بودن ما این است که مشغول هیاهو و رفتارهای من ذهنی مان می‌شویم. در واقع یکی از موانع اصلی زنده شدن به مقصود اصلی مان این است که من ذهنی وضعیت و اتفاق این لحظه را مهم‌تر از مرکز عدم یا زندگی جلوه داده و ما را جذب ذهن می‌کند، بنابراین وقتی متوجه شدیم که غایب هستیم باید با فضاگشایی به این لحظه برگردیم و اجازه ندهیم من ذهنی همانیدگی‌ها را به جای عدم یا خدا به مرکزمان بیاورد و از این طریق ما را از این لحظه جدا کند و به زمان روان شناختی گذشته یا آینده ببرد.]



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

از قرین بی قول و گفت‌وگوی او

خو بدزدد دل نهان از خوی او

دلِ انسان بدون هیچ گفت‌وگویی، به‌طور پنهانی و از طریق ارتعاش، خو و سیرت همنشینی را که با او قرین شده‌است می‌دزدد. [پس اگر قرین شما از جنس زندگی و مولانا باشد در این صورت از طریق فضاگشایی روی شما اثر سازنده می‌گذارد و شما را از جنس حضور می‌کند، ولی اگر قرین شما از جنس من‌ذهنی و انسان‌های پُردرد باشد روی شما اثر مُخرَب گذاشته و شما را از جنس من‌ذهنی می‌کند. شما نیز باید قرین خوبی برای انسان‌های دیگر باشید بدین معنا که با فضاگشایی در اطراف آن‌ها موجب انبساط آن‌ها گردید.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

می‌رود از سینه‌ها در سینه‌ها

از ره پنهان، صلاح و کینه‌ها

هم صلاح یعنی انرژی‌های خوب و صفات زندگی مثل عشق، شادی، آرامش، زیبایی، خاصیت فضاگشایی و هم انرژی‌های بد و دردهای من‌ذهنی مثل کینه به‌طور پنهانی و از طریق ارتعاش از مرکز انسانی به مرکز انسان دیگر راه پیدا می‌کند، به‌گونه‌ای که ذهن انسان این ارتعاش را اصلاً نمی‌فهمد.

[بنابراین ما باید از خودمان بپرسیم که این لحظه چه نوعی از انرژی را به جهان پیرامون خود ساطع می‌کنیم، چراکه جهان همچون آینه‌ای است که هرچه را که می‌فرستیم به ما منعکس می‌کند و ما خودمان را در آن می‌بینیم، اگر درد پخش کنیم، درد را تجربه کرده و اگر عشق بفرستیم، عشق دریافت می‌کنیم.]



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۸۵۶

گرگ درنده‌ست نفسِ بد، یقین

چه بهانه می‌نهی بر هر قرین؟

به‌طور قطع و یقین من ذهنی قرین بدی است که همچون گرگی درنده، انسان را از درون تباه می‌کند. پس تو نباید بهانه‌تراشی کنی و همه‌چیز را گردن قرین‌های بیرونی بیندازی. [اگر به‌طور مداوم ناظر من ذهنی‌مان نباشیم یقیناً به ما ضرر می‌زند. در این صورت نباید تقصیر را گردن قرین‌های بد بیندازیم، بلکه باید از یک طرف مواظب من ذهنی خودمان و از طرف دیگر مواظب قرین‌های بیرونی باشیم و فراموش نکنیم من ذهنی گرگ درون ماست و برای دریدن ما کافی است.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۴

بر قرین خویش مَفْزَا در صفت

کآن فراق آرد یقین در عاقبت

ای انسان، در صفتِ گفت‌وگو و حرف زدن با من ذهنی، بر قرین اصلی خود که خداوند است، پیشی نگیر و به او مجالِ سخن گفتن بده. یعنی با فضاگشایی و مرکز عدم ذهنیت را خاموش کن تا به‌جای من ذهنی، زندگی از طریق تو سخن بگوید و شراب عشق، شادی و آرامش را در جام وجود تو بریزد. در غیر این صورت، بدون شک اتصال تو با خداوند قطع خواهد شد.

[باید بدانیم سبب‌سازی و تندتند فکر کردن عادت ما شده و فکر می‌کنیم با فکرهای همانیده پی‌درپی، می‌توانیم مسائلمان را حل کنیم، در حالی که با این کار علاوه بر مسئله‌سازی بیشتر، زندگی‌مان را خراب می‌کنیم و به خداوند مجال



کمک نمی‌دهیم. هرچه با رعایت «اُنصتوا» من ذهنی را کند کنیم، حرف زدنِ خدا از طریق خودمان را بیشتر و سریع‌تر کرده‌ایم. [

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۶۱ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com